

فعالیت می کشم

علیرضا متولی



نمی خواهد به مدرسه بروم؛ اما
مامان نمی گذارد. فکر کنم بهتر
است با همان ترس و لرزی که
دارم، درس را جواب بدهم.
چاره‌ی دیگری ندارم. اصلاً
باید بنشینم و فکر کنم که خانم
معلم دارد از من درس می پرسد
و من دارم بدون ترس و لرز جواب
سؤال هایش را می دهم. شاید هم باید
مشکلم را به خانم معلم بگویم. حتماً
او به من کمک می کند.

نمی دانم چرا وقتی خانم معلم
از من درس می پرسد، قلبم تندتند
می زند و صورتم داغ می شود و
همه چیز یادم می رود. وقتی خانم
معلم می خواهد درس پرسد،
مدادم را می اندازم زمین و خم
می شوم مدادم را بردارم. یا
این که به این طرف و آن طرف نگاه
می کنم. تا معلم من را نبیند. برای این که
از من درس نپرسد. می دانم درس را
خوانده‌ام و بلدم؛ اما موقع درس پرسیدن
دست و پایم را گم می کنم. گاهی دلم